

# باختر امروز

مؤسس : شادروان دکتر سید حسین فاطمی  
ارگان سازمانهای جبهه ملی ایران در خاورمیانه

« جریله باختر امروز »  
لسان  
منظمات الجبهة الوطنية الایرانیة  
في الشرق الاوسط  
تصدر نصف شهریة  
العدد الثامن السنة الاولى  
المرحلة الرابعة  
٢١ كانون الثاني الی  
٢١ شباط ١٩٧١

... پس از هر درگیری با تودهها ،  
امپریالیسم در ماهیت ضعیفتر ، زبون تر و  
شکست پذیرتر ، و نیروهای خلقی تواناتر و  
پیشروتر و شکست ناپذیرتر میشوند . این جریان  
همچنان ادامه مییابد ، و این از قوانین تکامل  
است . نیروهای خلقی در هر لحظه بیشتر رشد  
میابند و بدون تردید پیروزی نهایی آنهاست و این  
حکم تاریخ است .

شماره ۸ - سال اول دوره چهارم بهمن ماه ۱۳۴۹

## مدارس ایرانی عراق

دانش آموزان ایرانی مقیم عراق که در اثر تبلیغات  
مدام و سوء رژیم شاه و پارامای عوامل دیگر تا چندی  
قبل بندرت این فرصت را یافته بودند که به چگونگی  
اوضاع و احوال وطن خود واقف گردند اینک یکی پس  
از دیگری بیدار میگردد و چهره کربه دشمنان خلق  
را میشناسند و به پوچی سخنان مامورین سازمان امنیت  
شاه که پلباس معلم و مدیر مدرسه در آمده اند پی  
میبرند ، در نتیجه این آگاهی است که هموطنان  
دانش آموز ما در عراق نیز به وظایف خود نسبت به  
خلق و میهن خود آشنا میگرددند .  
هنگامیکه « باختر امروز » در شمارهای گذشته خود  
از مدارس ایرانیان مقیم عراق سخن بمیان آورد ماموران  
سازمان امنیت ابتدا در صدد تسهید خوانندگان  
دانش آموز این نشریه برآمدند ، اما اکنون که میبینند  
افکار انقلابی بسرعت در میان دانش آموزان رشد میکند  
به حربهای مبتذل و کودکانه متوسل گردیده اند ، به  
این معنی که برخی از مدیران مدارس و باصلاح معلمان  
( ماموران رسمی سازمان امنیت ) هموطنان دانش آموز  
ما را مخاطب قرار میدهند و میگویند : « ما نمیگوئیم  
باختر امروز را نخوانید شما آزادید و میتواند این  
روزنامه را بخوانید و به نادرستی مطالب آن پی ببرید .  
این آخرین شاهکار جیره خواران شاه است برای جلوگیری  
از رشد افکار انقلابی در میان جوانان ایرانی مقیم عراق  
باید به هوش ! و ذکاوت ! این بیچارگان خود فروش  
آفرین !! گفت . سازمان امنیت میدانند که دانش آموزان  
هموطن ما « باختر امروز » را میخوانند و بر حق بودن  
نوشته های این نشریه را تایید میکنند ، سازمان امنیت  
میدانند که دوستان ما منتظر اجازه ماموران این سازمان  
ضد خلقی ننشستمانند تا ایشان اجازه مطالعه انرا صادر  
نمایند !!

سازمان امنیت چه بگوید و چه نگوید دانش آموزان  
« باختر امروز » را میخوانند ، آگاه میگرددند ، دست ما را  
میفشارند و در راه آزاد ساختن ایران عزیز از قید  
اسارت امپریالیسم و ارتجاع با ما همگام میشوند .  
و اینک تگاهی به وضع مدارس ایرانیان : قسمت  
اعظم بودجه ایکه برای اداره مدارس ایرانی در عراق  
تخصیص یافته و از مالیاتهای زحمتکشان ستمدیده ایران  
در داخل کشور تامین میگردد توسط سرپرستی و برخی  
از آموزگاران که با سفارت زد و بند دارند حیث و میل  
میگردد . اثر برخی از این دزدیها بلا فاصله در زندگی  
شخص که مرتکب دزدی شده است نمایان میگردد ، برای  
مثال معلمی در دبیرستان شرافت بغداد در ظرف مسدست  
پنج ماه صاحب ماشین آخرین سیستم و خانه های مجلل  
گردیده است . آيا حقوق معلمی اینقدر زیاد است که  
بتواند در عرض این مدت کوتاه چنین تغییر فاحشی در  
زندگی معلم دهد . دانش آموزان حق دارند پرسند این  
ماشین و خانه مجلل با کدام پول تهیه گردیده است ؟  
آيا رژیم محمد رضا شاه از اینگونه دزدیها با خبر  
نیست ؟ البته چرا . آنان که ثروت خلق را به حلقوم  
امپریالیسم جهانی میریزند و در ازای این خیانت خود  
نیز بهره ای عاید شان نمیکرد خوب میدانند که  
کاراندیشان رژیم شاه متناسب با موقعیتی که در دستگاه  
پوسیده اداری دارند تا آنجا که برایشان امکان پذیر  
باشد می دزدند .  
و تنها کسانی میتوانند در این نظام اداری بسرعت  
مدارج ترقی را طی کنند که بلندگو و مبلغ رژیم شاه  
باشند و ضمناً سهمی از دزدیهای خود را به مافوق  
بپردازد . هر کسی این اصل را نپذیرد از طرف هیئت  
بقیه در صفحه ۳

## امپریالیسم در زیر ضربات خلق

مبارزه ، شکست ، مبارزه ، شکست - مبارزه ، پیروزی - این است منطق خلق  
يك نظر کلی گفت تا سالهای ۳۹ و ۴۰ سرکوب شیوه  
اصلی بود ، و این امکان پذیر هم بود چرا که بیشتر  
جنبش و عصیان در شهرها بود ، و در کشورهایی مانند  
ایران توده های شهری را در صورتیکه تنها باشند میشود  
سرکوب کرد . اما در این زمان شعله عصیان کم کم  
به روستاها میکشید ، خوشه های خشم توده های  
میلیونی دهقانان ایران دانه میگردد و میرفت روستاها  
صحنه ماضی پیکار شود ، و معلوم است با اینان دیگر  
نمیشود در افتاد ، وقتی که دهقانان گرسنه و رحمتکش  
بپاییزند برای امپریالیسم راهی جز نابودی نمیماند ،  
و این برای امپریالیسم حقیقت تلخی است که باز نماند  
تجربه اش کرده . از سوی دیگر رژیم با دیدن رشد  
بقیه در صفحه ۲

## سالگرد شهادت ارانی

فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده ها باشد .  
« ارانی »



گاه توده ها برای اینکه دشمنان خود را با همه  
جبروت ظاهریشان بزانو در آورند ، و ضعف و  
زبونیشان را ظاهر سازند ، معجزه میکنند . از این  
معجزه ها هست پروراندن رهبران کبیر ، و ارانی یکی از  
آنهاست . ارانی اندیشمند بزرگی بود که در عرصه  
سیاهی عصر رضا شاه قد راست کرد و نیرومندی توده  
ها را در پرورش فرزندان برومند نشان داد . ارانی  
قهرمانی بود که راه خلق را برگزید ، منافع توده ها  
را حمایت کرد ، بی پروا سیاهکاران ظلمت دوست را  
رسوا ساخت . ارانی راهگشای راهی شکوهندست را  
پیروز بود و جان خود را قهرمانانه وثیقه تداوم راهش  
کرد . ارانی آموزگار کارگران ایران بود .  
دکتر تقی ارانی بسال ۱۲۸۱ متولد شد . در سال  
۱۲۹۳ وارد دبیرستان گردید و در ۱۲۹۹ تحصیلات خودی  
را بپایان رسانید . دکتر ارانی از همان سالهای جوانی  
سرشار از شور میهنپرستی و مبارزه جوشی بود . پس  
از دو سال تحصیل در دانشکده طب تهران در سال ۱۳۰۱  
برای ادامه تحصیلات عازم آلمان گردید . در سال ۱۳۰۵  
اولین اثر خود را در زمینه روانشناسی بنام « علم الروح »  
منتشر ساخت . در زمان تحصیل در آلمان ، ارانی با  
روزنامه « پیکار » و « بريق انقلاب » که توسط گروه  
کمونیستهای ایرانی مخفیانه منتشر میشد همکاری داشت  
و یکی از نویسندگان و اداره کنندگان این روزنامه ها  
بقیه در صفحه ۳

بالاخره رفرمهای فریبکارانه امپریالیسم در ایران  
ماهیت ضد انقلابی خود را نشان داد ، و یکبار دیگر ثابت  
شد که تضاد امپریالیسم و خلق های ستمکش جهان  
اشتی ناپذیر است ، و حل این تضاد جز از راه انقلابی  
که مبارزه های توده های و مسلحانه متن آن باشد امکان  
پذیر نیست .  
امپریالیسم و خلقهای ستمکش دو قطب متضاد  
یک امرند ، یعنی بدون یکی دیگری وجود ندارد ،  
بعبارت دیگر ستم و بهره کشی امپریالیسم است که  
جنگهای توده های را بوجود میآورد ، و بخوبی قابل  
تصور است که اگر یکی از این دو نباشد ، دومی  
نیز بالطبع نخواهد بود . اما آن يك که نباید باشد  
کدام است ؟ ستم و بهره کشی . لیکن این از امپریالیسم  
ساخته نیست . ما میدانم که خصیلت امپریالیسم چنین  
است . او همیشه در تلاش استثمار هر چه بیشتر  
خلقها است و جز از این راه هم نمیتواند به حیات  
زالو وار خود ادامه دهد . او باید خون خلقها را بکشد  
تا زنده بماند . و در این رهگذر از دو شیوه اساسی  
استفاده میکند : شیوه سرکوب ، و شیوه فریب . او  
در برخورد با خلقهای جهان - خلقهاییکه استثمارشان  
میکند - هر لحظه به یکی از این دو شیوه دست میزند ،  
روزی به سرکوبی خلق میپردازد و روزی دیگر  
فریبکارانه خود را ناجی و حامی آن نشان میدهد .  
تا زمانی که امکان عوامفریبی باشد این شیوه را بکار  
میگیرد و همینکه دیگر امکان نداشت و منافعی نیز  
بخطر افتاد دست به سرکوب توده ها میزند . توده ها  
نیز ناگزیر مقاومت میکنند ، به پیکار بومیخیزند ،  
و برای نابود ساختن این غول خون اشام دست به مبارزه  
میزنند ، و هر بار که شکست میخورند آبدیده تر ،  
نیرومندتر و آگاهتر باز مبارزه را از سر میگیرند ، و  
باین ترتیب هر بار که مبارزه شروع میشود ، امپریالیسم  
در ماهیت ضعیفتر ، زبون تر و شکست پذیرتر ، و  
نیروهای خلقی تواناتر و پیشروتر و شکست ناپذیرتر  
شده اند . این جریان همچنان ادامه دارد . و این  
از قوانین تکامل است . نیروهای خلقی در هر لحظه  
بیشتر رشد میابند ، بدون تردید پیروزی نهایی از  
آنهاست و این حکم تاریخ است ، اما حقیقتی چنین  
روشن و درخشانرا سردمداران امپریالیسم و عمال  
دست نشاندگان درک نمیکنند ، آنها از درک همه  
حقایق تاریخی عاجزند . آنان تصور میکنند سیستم  
تسلط و ستمگری و زورگونی و فشار بر توده ها  
پدیده ای ابدی است ، آنها درک نمیکنند که هیچ چیز  
ابدی ، نیست . بگذار آنها این حقیقت روشن را درک  
نکنند ، بگذار دیوانه وار تا آخرین دم حیات ننگین  
خود خیال کنند « قدرت » دارند ، بگذار پروسه زوال و  
نابودی خود را نفهمند .

امپریالیسم مانند همه جای دیگر دنیای تحت  
ستمش در ایران نیز مدام از همان دو شیوه کار استفاده  
کرده است : سرکوب و فریب . و جریان امر نیز  
همان نتیجه اصلی را داده است : ابدیدگی و هشپاری  
خلق و زبونی و ضعف امپریالیسم .  
در ایران از زمانهای دور امپریالیسم و ارتجاع  
متحداً مردم را موزد ستم و استثمار فریاد داده اند .  
بمنظور مقابله با موج مبارزات خلق بهنگام می شدند  
صنایع نفت امپریالیسم و ارتجاع سیاست سرکوب  
را برگزیدند و کودتای شوم ۲۸ مرداد را بر پا داشتند .  
از آن پس سیاست سرکوب غالب بود و میتوان در

سز  
زمان  
رتفع  
ایسم

تلف  
سدت  
ساله

رانی  
خواه  
نویان  
۱۳۴۹  
صاب  
سداد  
ج از  
ده و  
وزین  
اسبت  
سپن  
تأنتن  
نکار

« بنا  
اهان  
وین  
حکم

### امپریالیسم در زیر ضربات خلق

بسیار گویا بود ، و پس از بگری و بیند های متعاقب آن که دانشگاه به وحشیانه ترین وجهی مورد دستبرد اوپاش شاه قرار گرفت ، رژیم توانست برای مدتی ثبات و آرامش ، مورد نظرش را در سایه سپر نیوز و بیادگاههای نظامی برقرار سازد ، و این آرامش دزدان ادامه یافت تا جنبش مردم کردستان و درگیری مبارزان قهرمان کرد با مژگوران شاه - که این خود فصلی درخشان است در تاریخ معاصر خلق ایران ، و ننگی است رسوا کننده و پاک ناشدنی بر دامان ناپاک خاندان پهلوی . در این برخورد نیروهای دهها هزار نفری آدمکشان شاه با معدودی مبارز متکی بخلیق آسب پذیری دستگاه به بهترین وجه نشان داده شد .

پس از این سرکوب خونین و ناجوانمردانه باز آرامش شاهی بر قرار بود و جز جرقه های گاه و بیگاه اثری نبود تا نیمه دوم سال ۴۸ . مدتی میگذشت و خفقان و ترور حاکم همه را رنج میداد ، از سوی دیگر انقلاب مردم فلسطین و دلاویزهای فدائیان عرب و خیرهای گوناگون این صحنه پیکار که مردم ایران آنرا از خود میدانند در تودهها اثری عمیق گذاشت . در این جریان جوشش منطقه و آرامش داخل بسود که گروهی از روشنفکران انقلابی ایران تصمیم گرفتند به انقلا ب فلسطین بپیوندند ، و به این ترتیب دین خود را به خلقی برادر ادا کرده ، بزمان لازم آبدیده تر بساز گردند . مامورین شاه افراد این گروه را هنگام گذر از مرز دستگیر کردند و در رابطه با آنان بسیاری دیگر نیز در گوشه و کنار ایران بازداشت و زندانی شدند . رژیم در ابتدای امر از این قهرمانی ولگردانش بخود میباید ، که توانسته گروهی را با دلیل و بدون دلیل دستگیر کند و تعدادی از دشمنان سرسخت خود را بزندان بیاورد ، و بواقع بیشتر قیافه پیروزمندان داشت . این دستگیریها مزید بر علت شد و همه مردم ایران مخصوصاً دانشجویان را که بیشتر در جریان امر بودند خشمگین ساخت ، و این خشم احتیاج به یک بهانه داشت تا تبدیل به عصیان گردد . بهانه را دولت خود داد - یعنی درست همان کاری که همیشه حماقت مرتجعین بسود انقلابیون میکند . با گران شدن بلیط اتوبوس در تهران مردم خشم خود را بروز دادند و این آتشی شد که شعله کشید و دیگر فرو نشست . در عرض دو روز بیش از دو هزار نفر را بزندان کشیدند و همه کانونهای جنبش را محاصره کردند ، بامید اینکه آرامش شاهی را برقرار سازند . اما باز نشد . بدنبالشی اعتصاب کارگران نفت آبادان ، جریان فوتبال ایران و اسرائیل ، و آتشی کشیدن موسسات (اسرائیلی در تهران - و همین سان این جریان ادامه یافت تا ابتدای سال تحصیلی ۴۹ - ۵۰ و باز دانشگاه کانون جنبش گردید . این بار دیگر آتش انقلاب مردم داشت کاخ و کوخ مزدوران و سر سپردگان را میسوزاند . شعارهای مطرح میشد که بر روی همه عوامریبی های گذشته دربار خط بطلان میکشید ، مردم رو در رو با دشمنان واقعی و غدار خود در ایستاده بودند . دربار شاه مرگ خود و «انقلاب سفیدش» را یکجا بچشم میدید . شعار درخشان «انقلاب سفید نه ، انقلاب سرخ آری ، که از جانب دانشجویان آگاه و انقلابی طرح شده بود به روشنترین وجهی به شیوگان دربار شاهی نشان داد که همه تلاشهایشان بی ثمر بوده و خلق آنچه را آنان نمیخواستند بفهمد فهمیده است . غضب شیطانی کار اندازان سرکشید و شروع به سرکوب کردند . در زندانها وضعی بوجود آوردند که خود با تمام وقاحتشان از نشان دادنش ابا داشتند . زندانها روز بروز آتشناشته تر گردید و هر دم بر تعداد آزادیخواهان در بند افزوده شد . دانشگاه و مدارس بمحاصره پلیس در آمدند ، و دانشگاه بطور کامل تعطیل شد .

همزمان با این جریانها داخل در خارج کشور نیز مبارزات تودههای دانشجویی اوج گرفت و پیوند عمیق مردم را در هر گوشه نشان داد . رژیم همچنان خوکی که میان خرمنی از آتش گرفتار شده باشد به هسر طرف حمله میکرد و به هر چیز چنگ میزد . تا اینکه با بستن دانشگاه و بزندان انداختن صدها آزادیخواه بیخالی خود جنبش را سرکوب کرد و فارغ بال خواست بمحاکمه آزادیخواهان بپردازد که تازه متوجه شد دست را مفت باخته است . دید با دستگیری گروهی ، و نیز یکی دو حماقت دیگر ، خود باعث ایجاد جنبشی شده که تمام مقصدهایش را در هم ریخته و سطح آگاهی و شعور اجتماعی مردم را سلاله به پیش برده برای جبران

سریع جنبش بهنگام تجدید مبارزات مردم در سالهای ۳۹ تا ۴۳ ، و پس از دیدن اینکه مردم با انهمه سرکوب خونین بمجرد دست یافتن به ذره ای آزادی چگونه علم مبارزه را پرافراشتند ، دریافت که همه نترکوبی بی ثمر بوده و از این راه نمیتوان در برابر مردم ایستاد . این شکه در این زمان امپریالیسم به شیوه فریب پناه برد ، و مانند بسیاری از کشورهای تحت ستمش در ایران نیز به اقداماتی فریبکارانه دست زد و فرقههایی تحت عنوان «انقلاب سفید» بوسیله عامل چیره خوار خود و همدستانانش انجام داد . اما این فریب نیز با همه پشتوانه های تبلیغاتی نتوانست در مردم هشیار ما کارگزارند . تنها بمنزله لکه ابری بود که لحظه ای گروهی را متوجه خود کرد و گذشت . این بود که باز مردم قهرمان ما علیه استثمار شدیدیتری که تحت عنوان «انقلاب» از آنان میشد بپا خاستند و دست بمبارزه زدند ، ضد انقلاب را رسوا ساختند هدفهای پلید این توطئه را شناساندند و چهره کریسه امپریالیسم خونخوار را در پشت «انقلاب» شاه نشان دادند . و باز امپریالیسم بشیوه سرکوب دست زد ، این دو شیوه تا امروز مدام در هم آمیخته بوده است ، هر وقت صدای حق طلبانه ای از گوشه ای برخاسته سرکوب شده و سپس برای جبران خطرها ! دست به فریبکاری زده شده است . و ما به هر کجای این کارنامه هفت ساله رژیم که نگاه کنیم نمونه های این سیاست «مشت و نوازش» را میبینیم . و می بینیم امپریالیسم که گفتیم برای رهائی از یک درگیری بسا تودهها و در واقع فرار از سیاست سرکوب در مرحله ای خاص که بدون شک به نابودیش میانجامید سرگ «انقلاب سفید» را رو کرد ، باز مجبور شده بهمان سیاست سرکوب توسل جوید ، و مدام هم شدیدتر و شدیدتر . چرا ؟ چون تودهها بیدار شده اند ، چون زحمتکشان فریبش را نخورده اند ، و چون خلق نمیخواهد تن به استثمار دهد ، و در یافته است که ، این توطئه های نام انقلاب بر خود نهاده همه وسیله هائی هستند برای استثمار هرچه بیشتر او و سرپوشی بر روی ماهیت پلید امپریالیسم .

نیروهای خلقی به درستی بماهیت ریاکارانه و ضد خلقی این فرقهها پی برده اند و بمبارزه کشیده شده اند . رژیم شاه نیز اکنون به مرحله ای از رسوائی رسیده که دیگر بهیچ عنوان تودهها فریبش را نمیخورند و بهمین جهت شیوه سرکوب را وحشیانه تر بسکار میبرد . اما هر جا که سرکوب هست مقاومت نیز هست ، عصیان نیز هست . مبارزه دلیرانه مردم کردستان ، مبارزات عشایر فارس ، اعتصابات و تظاهرات بسی دربی دانشگاه ، بوجود آمدن مداوم گروهها و سازمانهای از آزادیخواهان و روشنفکران انقلابی ، اعتصاب نوردی کارگران نفت آبادان ، اعتصابات دستجمعی کارگران نساجی یزد و اصفهان ، تظاهرات مردم علیه سرمایه گذارهای خارجی در ایران ، اعتصاب کارگران لیلان موتور ، ایران ناسیونال و جیت سازی تهران ، مقاومت های گاه و بیگاه روستائیان در برابر زور دولت نورداختن اسقاط ، مال الاجاره به مالکین - که از جمله میتوان به شورش دهقانان گرمسار که منجر به دستگیری گروهی از آنان گردید ، شورش دهقانان دهات ساوه و مقاومت دهقانان اطراف دزفول که منجر به دخالت ژاندارمری گردید - یاد کرد ، اینها همه و همه گویای این حقیقت اند که رژیم شاه دچار ناتوانی گندیگی و پوسیدگی شده است . این واقعیات درخشان نشان میدهند که رژیم شاه آسیب پذیر گشته است ، و سرکوب امپریالیسم بی جواب نمیاند . مبارزاتی که در چند سال اخیر در ایران صورت گرفته اگرچه از نظر تشکیلاتی نقایصی داشته و اکثر آنها از این نظر با هم رابطه محکمی نداشته اند ولی دارای پیوندهای خلقی بوده اند . این جنبشها در مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع داخلی وحدت داشته اند . آنها همه علیه دشمن مشترک برخاسته اند و همین امر آنها را بهم مربوط میسازد . رژیم شاه برای سرکوبی این جنبشها از هیچگونه ددمنشی ، وحشیگری و رذالت فروگذار نکرده ، اما باز پس از هر سرکوب دیدیم که مردم ما آبدیده تر برخاسته اند . و همیشه امپریالیسم بوده که شکست خورده و امپریالیسم بوده که ناتوان تر گشته است .

برای نیویله میتوانیم این آخرین جنبش را بررسی کنیم : پس از جریان چهل تخته در سیال ۴۶ و آن جنبش وسیع و دهها هزار نفری با شعارهای حادث که

این شکست در گوشه و کنار کشور بوسیله مزدوران به نام همان کسانی که در زندانهایش شکنجه میشد کارناوال براه انداخت ، و باز بشیوه های کهنه رسوا پناه برد . طی یکی دو مصاحبه از زبان «مقام امنیتی» بخيال خودش زشت و زبیا را به بیچید و بسود خود قدمی برداشت . این جریان در ابتدا رنگ عوامریبی داشت . در گوشه ای گروهی مزدور و ولگرد را جمع میکردند و دادائی فری که ما دهقانیم و کارگر ، و انقلاب سفید انقلاب ماست و از اینگونه همزخرفات که دیگر ابلهانی چون خودش را هم نمیفرید . وقتی روشن شد که از اینگونه عوامریبی ها کاری ساخته نیست . رنگ این جریان تغییر کرد ، و قیافه تبلیغ «فبرتمندی» به خود گرفت . عبارات دیگر رژیم کوئید طی چند برنامه بقیولان که اگر هم دروغ بگیریم و انقلابی نکرده ام ، ولی این هست که قدرتمندم ، و این هست که امکان سرکوب شما را دارم . از مصاحبه «مقام امنیتی» تا مصاحبه شاه در باره مسایل مربوط به (اوپک) در روز یکشنبه ۴ بهمن ، همه را میتوان در این قسمت از برنامه قرار داد .

«مقام امنیتی» با نشا ندادن چند جزوه و عک منتشر شده میخواست ثابت کند که مامورانش در همه جا هستند و بر همه چیز ناظر ، و به این ترتیب با اصطلاح اظهار «قدرتمندی» کند . از آن پس آنچه در مطبوعات ایران گذشته همه با چنین سستی بوده و سنگ اخرس را خود زد با مصاحبه اش ، و تاکیتم که ما قدرت داریم و آنها نمیدانند . از جمله این قدرت نمایهای رژیم باز میتوان التیما توم دادخواست ارتش به دانشجویان عضو کنفدراسیون یاد کرد . اگر التیما توم در واقع نشان دهنده این حقیقت است که شاه از اینکه دیگر بتواند حتی بیرون از ایران آبروز داشته باشد نا امید گشته و این است که بی پروا سازمان دانشجویی که مورد تایید تمام سازمانها دمکراتیک و مترقی جهانی است در واقع اعلام جنگ میدهد . در جمع میتوانیم بگوئیم مرگ سریع خودش می بیند ، و این به دست و پایش انداخته و به م وسیله ای جنگ میزند . بر باد رفتن تمام آلهایش را می بیند و این زجرش میدهد و به هر چه موهومی پناه میبرد . بیخود نیست که پس از هفت سال باز امروز باصطلاح «دهقانان و کارگران» سازمان امنیتی از انقلاب سفیدشان دفاع میکنند ، ببهسوز نیست که نثرهای را که ده سل است چاپ و منتشر میشود امروز «مقام امنیتی» بمردم ایران معرفی میکند . بیخود نیست که کنفدراسیون دانشجویی که بیش از ده سال سابقه فعالیت دارد امروز در حمله دادستان ارتش و دستگاههای مطبوعاتی شاه فر میگردد . و این بیجهت نیست که پس از یک عمر گن و خاموشی امروز شاه خودش به بطق میافتد و چنگ دندان نشان میدهد . اینها هیچک بدون دلیل نیست اینها گویای این حقیقت اند که توده های قهرمان مر ایران زنگ مرگ امپریالیسم و ارتجاع را آنچنان بها در آورده اند که خود رژیم نیز شنیده و به دست پا افتاده است . ومیکوشد خود را به نوعی از مرگ حتی نجات دهد .

اکنون بظاهر جنبش باز موقتا فروکش کرده است ، و ما میتوانیم با یک نظر اجمالی بر آنچه گذشت به همان نتیجه اول برسیم - حاصل از همه این جریانات برای رژیم بی آبرویی کامل بود ، اعبا و رشکستگی بود حتی از زبان کاراندازان خودش فاش کردیدن ضعفش در درگیری باتودهها بود نمایان شدن باز هم حماقت و ندانمکاری بیش از حدش . لی برای توده ها ، آبدیدی ، انودختن تجربیات مبارزاتی بازمی بینیم که در جمع انقلاب گامها به پیش برداش و برای جهش بعدی بسیار آماده تر گشته ، و از عقب نشسته و بواقع فرسنگها بگورش نزدیکتر ش است . و تداوم این امر بی تردید پیروزی نهائی خ زحمتکش ما را با خود خواهد داشت .

## برای رهائی زندانیان سیاسی از زندانهای شاه متحداً مبارزه کنیم

مدارس ایران

حاکمان مزدور و ارتجاعی مطرود میگردند... شرافت و احترام میآوریم... سال گذشته دبیر باشرافت... و با کلماتی در این دبیرستان تدریس میکرده است بنام آقای هدایت زاده... آقای هدایت زاده دبیر ادبیات بود... در رشته خود باسواد و اهل مطالعه... و مدافع بینه‌ها بود و از آنان در برابر مدیر و دیگر ماموران سازمان امنیت حمایت نمیکرده... بی‌نوسه بود و از دشمنان خلق فرمانبرداری نمی نمود... و از آنان متنفر بود بدین جهت بود که بچه‌ها او را دوست میداشتند و از خود میدانستند... سرپرستی شاه کسه میبیند تبلیغاتش نقش بر آب شده... و دانش آموزان دوست را از دشمن باز میشناسند در صدد تطمیع آن معلم شریف بر میآید و وعده اضافه حقوق و فوق العاده به او میدهند تا مگر آبروند... اما هیچیک از اینها نمیتواند آن معلم شریف را براه دشمنان مردم بکشاند... سرپرستی شاه چون وضع را چنین دید تصمیم میگیرد به کار آقای هدایت زاده خاتمه دهد و او را به ایران اعزام کند... بچه‌ها که از این امر ناخبر میشوند دست به اعتصاب میزنند و به کلاس نپیروند خواست آنان بازگشت آقای هدایت زاده به دبیرستان و ادامه کار معلمیش بود... دانش آموزان دبیرستانهای شرافت و دبیرستان دخترانه ایرانیان سه روز متوالی به اعتصاب خود ادامه دادند... ولی با وجود این سازمان امنیت شاه در فرصتی دیگر این معلم خوب را از بچه‌ها جدا میسازد و به ایران باز میگرداند

در دبیرستانهای ایرانیان انشای انتقادی ممنوع است و حتی در برخی موارد به مردود کردن دانش‌آموزی که انشای انتقادی نوشته و آنرا در کلاس خوانده است منجر میگردد در یکی از این موارد که دانش‌آموزی را بچمر نوشتن انشای انتقادی مردود میکنند... دانش آموز مذکور برای اعتراض به سرپرستی شاه مردود... معاون سرپرستی در جواب اعتراض دانش‌آموزی که به ناحق مردود... گردیده است چنین میگوید... اولاً چرا شما باید انشای انتقادی بنویسید که معلم با نمره شما بازی کند؟ ثانیاً اگر میخواهی اوراق خود را برای تجدید نظر به تهران بفرستی چند ماه طول میکشد و بالاخره تا نیمه‌های سال بلا تکلیف میمانی پس بهتر است به کلاس خود باز گردی انشا الله امسال قبول خواهی شد... آن دانش‌آموز بدون اینکه فریادش به جانی برسد بنچار به کلاسی باز میگردد که یک سال در آن کلاس درس خوانده و در تمام دروس نمره قبولی گرفته است... سازمان امنیت چرا و چگونه موقتاً آن دانش‌آموز را مردود کند؟ جواب این سوال را باید در عدم تشکل و اتحاد دانش‌آموزان جستجو کرد... اگر دانش‌آموزان متحد به دفاع از دوست خود بر می‌خواستند چهره خواران سازمان امنیت شاه هرگز موفق نمیکردند که آن دانش‌آموز را به جرم نوشتن انشاء انتقادی مردود کنند... قدرت کاذب سازمان امنیت شاه وقتی نمایان میگردد که نیروهای خلقی در تفرقه و پراکندگی به سر برند... ما یکبار دیگر لزوم اتحاد و تشکل را به شما هموطنان دانش‌آموز خود توصیه میکنیم و از شما میخواهیم مانند سایر دانش‌آموزان داخل و خارج کشور برای کسب حقوق خود متحد و متشکل شویم... اگر شما متحد و یکپارچه گردید مطمئناً نه سرپرستی و نه هیچ نیروی ضد خلقی دیگر نمیتواند خود سرانه خواستهای خود را به شما تحمیل نماید

یکی از اقدامات عوامفریبانه رژیم شاه در دبیرستان شرافت، ترتیب دادن برنامه‌هاییست که ماموران سازمان امنیت و چند دانش‌آموز فریب خورده جهت فریب دادن هموطنان دانش‌آموز، و به اصطلاح شاهدوست کردن آنان اجرا می‌نمایند

ما به آن چند دانش‌آموزی که فریب خورده‌اند و خود آگاه یا ناخود آگاه با سازمان امنیت همکاری مینمایند هشدار میدهم که دست از این عمل کثیف خود بردارند، بدیهی است در صورت تکرار این اعمال نا شایسته و ادامه راهی که در پیش گرفته‌اند، نام و مشخصات آنان را که هم اکنون در اختیار ما است انتشار خواهیم داد و آنان را در برابر خلق ایران و هم در برابر دانش‌آموزان و دانشجویانیکه اینک به یکبارگی وسیع علیه شاه و سازمان امنیتش دست زده‌اند رسوا خواهیم ساخت

شهادت ایرانی

بود... در سال ۱۳۰۹ پس از پایان تحصیلات، ایرانی مانند یک دانشمند بزرگ، یک انقلابی پر شور و یک میهن‌پرست مبارز به ایران بازگشت و استاد کرسی شیمی در دانشگاه شد... در سال ۱۳۱۱ بنا همکاری گروهی از دوستانش نشر مجله دنیا را آغاز کرد و تا سال ۱۳۱۴ مجموعاً ۱۲ شماره از این مجله را منتشر ساخت، که از آن پس متأسفانه بر اثر تضییقات پلیس ادامه اش میسر نگشت... در این دوره ایرانی بیکیسه‌بیمارزه پرداخت، لیکن عمر این مبارزه کوتاه بود... در اوایل سال ۱۳۱۶ پلیس رضا شاه ایرانی و ۵۲ نفر دوستانش را دستگیر کرد و به زندان و دادگاه کشید... جریان دادرسی ایرانی و یارانش نشان داد که اراده انقلابیون واقعی را با شکنجه و زندان نمیتوان در هم شکست، ایرانی در دادگاه بجای دفاع شخصی به تشریح عقاید اجتماعی خود یارانش پرداخت... باطل بودن قوانین حافظ منافع اقلیت، آلت دست بودن و بی اعتباری قوه مقننه، خود کامگی و فساد قوه مجریه و زبونی و بی شخصیتی قوه قضائیه را با صراحتی کوبنده و شجاعتی کم نظیر نشان داد

ایرانی از عواقب این افشاگری بخوبی آگاه بود، او میدانست که قربانی قانون نامقسی خواهد شد که جلادانی چون مختاری و یزشک احدی نسک پاسداری آن را بدوش میکشند... سرسختی و یابرداری ایرانی غضب درخیمان را چنان برانگیخته بود که قطع با آوردن دست خود به جنایتی تازه میتوانستند آتش این کینه حیوانی را فرو نشانند... در سیاهچاله‌های زندان رضا شاه، نابود کردن مخالفین سیاسی شاه کاری متداول بود... پلیس برای اجرای نظر شاه دائر بر از بین بردن ایرانی، او را به بهانه ای و منظور مبتلا ساختن وی به بیماری تیفوس در سلول انفرادی که قبلاً در آن چند زندانی مبتلا به تیفوس بودند... همانطور که پلیس در نظر گرفته بود دکتر ایرانی پس از مدت کوتاهی اقامت در این سلول به تیفوس مبتلا شد... و سر انجام در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در گذشت و با شهادت خود داغ تنگی نا زدونی بر پیشانی مزدوران پهلوی و آدمکشان امپریالیست گذاشت

افتخار بر این شهید بزرگ \*\*\*\*\*

از سخنان ایرانی در دادگاه

چطور میتوان عقایدی را قتلغ کرد که ریشه علمی آن با آغاز جامعه بشر شروع شده، در جمیع شعب زندگی فردی و اجتماعی از روی اصول و پایه های کاملاً علمی و منطقی اظهار نظر مینماید

آیا ممکن است قوانینی که بدست اقلیت وضع شده است شفاف و خاکی از عدالت باشد؟

چقدر برای یک جامعه سنگین است که طرفداری رنجبران و حفظ حقوق آنان، در آن اینقدر سخت مجازات میشود

شکر الله پاک‌نژاد

دهها نوع شکنجه‌ایکه به پاک نژاد دادند کشیدن ده ناخن انگشتان باهایش بود... او همه شکنجه‌ها را قهرمانانه تحمل کرد و مثل پارسا نژاد، نیکخواه، منصوری و صبوری تسلیم نشد، چرا که مردم را با خود میدید، چرا که به راه مقدس خود و به پیروزی حتمی توده‌ها ایمان داشت... خود را از خلق میدید و خلق را با خود... در دادگاه فرمایشی رژیم شاه با جسارت تمام از ایدئولوژی انسانی خود دفاع کرد... لایحه دفاعیه خود را طوری تنظیم کرده بود که بطور ضمنی دفاع از دوستانش را نیز در بر میگرفت... رای دادگاه از ابتدا برای او روشن بود ولی او دفاع از خود را یعنی دفاع از عقیده خود را... وظیفه انسانی خویش میدانست... در اخر همانسان که انتظار میرفت این دادگاه، فرمایشی او را به اشد مجازات ممکن یعنی حبس دائم با کار محکوم، کرد و او با چهره گشاده و از صمیم دل یک غیر آزادیش را در راه توده‌ها بخشید، و برای چندمین بار باز ثابت کرد که در راه خلق از همه چیز خود میگذرد... وجود چنین مبارزی قهرمان در صفوف مبارزین ایرانی مایه افتخار آنهاست اگرچه اکنون او در زندان است اما دوستان و هم‌زمان او مبارزه را ادامه خواهند داد، مردم یکبار خواهند کرد و پیروز خواهند شد... و این، همانست که او میخواست و میخواهد

بخاطر دسام مبارزه، بخاطر کوشش برای آزادی پاک نژاد و سایر مبارزین وطنپرست، بخاطر مبارزه با امپریالیسم و رژیم دست‌نشانده شاه صفوف خود را بازم قشرده‌تر سازیم

در جامعه ایران

و رعیتی بر بقیه روستاها حاکم است... ثانیاً بررسی آن نواحی که «اصلاحات» در آنجا صورت گرفته نیز پروشنی نشان میدهد که آنچه بعنوان «اصلاحات» انجام شده بخاطر دهقانان نبوده و در اکثر نقاط استثمار فقر آنان را بیشتر کرده است

بخت در مورد «اصلاحات» ارضی و نتایج آنرا به مقاله بعد موکول میکنیم و در اینجا نظام زمین‌داری، یعنی نظامی را که صدها سال بر جامعه ما حاکم بوده و اکنون نیز بسیاری از روابط این جامعه را در بر میگیرد مورد بحث و مطالعه قرار میدهم... صفت عمده نظام زمین داری مالکیت زمین، و عمل عمده آن استثمار دهقانان است... در این نظام مالک مقدار زیادی زمین دارد که صدها و هزاران خانواده فقیر و زحمتکش روستائی بر روی آن کار میکنند... مالک زندگی اشرافی دارد و امور هر ده و یا هر قسمت از املاکش را به شخص بنام میباش... میسپارد... میباش خود در ده زندگی میکند نماینده ارباب و یا مالک در ده میباشد... وظیفه اصلی میباش اینست که دهقانان را بکار بگیرد و مطمئن باشد که تمام وقت کار کنند... وضع زندگی میباش خوبست، یعنی از محصولی که برای ارباب از دهقانان میگرد مقدار بخودش میرسد... ولی از میباش و اطرفیان او که بگیریم، دهقانان در شرایطی بسیار سخت و غیر انسانی زندگی میکنند، تمام سال را زیر باد و باران و یا آفتاب سوزان بزراعت میپردازند، ولی حاصل دسترنجان بجنب مالک زمین میرود

البته مالک حساب و کتابی هم برای خودش درست کرده و قوانینی وضع نموده که به دهقانان زحمتکش تحمیل مینماید... بر حسب این قوانین عموماً پنج عامل برای تولید کشاورزی مهم شمرده میشود که عبارتند از زمین - آب - گاو - بذر و کار... و کل محصولی که تولید میشود به پنج قسمت تقسیم شده و هر قسمت به صاحب یکی از این پنج عامل تعلق میگیرد... زمین که متعلق به مالک است - یعنی

یک قسمت از پنج قسمت مذکور بابت مالکیت زمین به مالک میرسد... آب هم متعلق به مالک است، زیرا تنها اوست که اقتدر پول دارد که بتواند قنات بسازد و یا کانال بکشد و آب را به زمین برساند، پس مالک یک قسمت دیگر از محصول را هم بابت آب تصاحب میکند... ولی در مورد گاو، روشن است که اکثریت قریب به اتفاق دهقانان محروم ایران مالک گاوی نیستند، و گاوهای که برای کشاورزی بکار گرفته میشوند در اکثر نقاط به مالک تعلق دارند... یک قسمت دیگر از محصول هم بابت گاو - یعنی تا اینجا جمعا سه قسمت از حاصل دسترنج دهقان بوسیله مالک تصاحب میشود... در مورد بذر - نیز میدانیم اکثر دهقانان زحمتکش ایران اقتدر فقیر هستند و تا آن حد مورد ستم مالکین قرار میگیرند که عایدیشان بکفاف اسیاجاتشان را نمیدهند، و نیسی از سال را گزیننه مینمانند و مجبورند به بهای رنجی سنگین و کم‌شکن از خود مالک و یا زباخوار ده وام بگیرند... این اکثریت طبعاً برای بدر هم محتاج ارباب میباشند، و یک قسمت دیگر از حاصل کارش را هم باید از این بابت به ارباب بپردازد... یعنی جمعا چهار قسمت از پنج قسمت حاصل زحمات یکساله دهقان بوسیله مالکی که خود ابتدا در امر تولید شرکت نداشته تصاحب میشود، و تنها یک قسمت به صاحب واقعیش یعنی دهقان تعلق میگیرد

این است واقعیت نظام زمین‌داری در ایران... در صد مردم مینماید ما را دهقانان تهی‌دست تشکیل میدهند که با کار طاقت‌فرسای خود محصولات کشاورزی مورد نیاز جامعه را تولید میکنند... ولی حاصل زحمتشان بجنب مفتخورانی می‌رود که تنها رابط‌هشان با کار کشاورزی در اختیار داشتن سند مالکیت زمین میباشد... زمین داری همچون سرمایه‌داری نظامی است ضد مردمی و میجوم... زمین به آنکس تعلق دارد که بر روی آن کار میکند... یعنی زمین متعلق به دهقان است، و باید مجازاً در اختیار او قرار گیرد... زمین داران این زالوهای خونخوار که قرن‌هاست بجان دهقانان رنجبر ما افتساده و از دسترنج آنها ارتزاق مینمایند محلی در جامعه درخشان فردا ندارند... جامعه ای که در آن هر کس بر قدرات خوش خاکم است، و هر فرد به‌همان اندازه که کار میکند از نعمات جامعه بر بخوردار میشود

ورانش  
بشدند  
کنه و  
پیک  
به هم  
زبانان  
شه ای  
فریاد  
است،  
ودشان  
گونه  
چریان  
رفت  
ولاند  
لی این  
سرکوب  
صاحبه  
بکشند  
نامه‌ها  
عکس  
در همه  
آب به  
آب  
دوخ  
آکیش  
له این  
امستان  
این  
ست که  
آبرویی  
روا با  
مانهای  
چنگ  
دش را  
به هر  
سده  
ر چیز  
ت‌سال  
سازمان  
سازده  
منتشر  
مرفیش  
ججویان  
ز مورد  
اه قرار  
گنگی  
سنگ و  
ست  
مردم  
ن بصد  
ست و  
مردم  
گورده  
گنشت  
این  
سار  
ردش  
نمایاند  
لیکن  
رفاتی  
ت ر  
داشتا  
ارتجاع  
شد  
ی خلق

# باختر امروز

در جامعه ایران

## مالکیت زمین

تا کنون در سلسله مقالاتی که تحت عنوان «در جامعه ایران» آمده است کوشش کرده‌ایم تا اساس و پایه‌های ستم اجتماعی حاکم بر ایران را بصورتی کلی مورد بحث قرار دهیم. در مقاله اول به طبقات و اقشاری که تحت ستم قرار دارند اشاره کردیم، و گفتیم اینان که بطور عمده عبارتند از کارگران، دهقانان و پیشه‌وران، اکثریت فقیر و مورد ستم اجتماع ما را تشکیل می‌دهند، که توسط اقلیتی ثروتمند مورد استثمار قرار می‌گیرند.

در مقالات بعدی وضع سرمایه‌داران مورد بحث قرار گرفت، و دیدیم که از طریق مالکیت ماشین است که سرمایه‌داران کارگران را استثمار می‌کنند - و گفتیم ماشین وسیله‌است که در اثر هزاران سال سعی و کوشش بشر بوجود آمده، و چنانچه در خدمت مردم قرار گیرد می‌تواند سبب رفاه و آسایش برای توده‌های خلق باشد. ولی بصورتیکه از ماشین در جامعه سرمایه‌داری استفاده می‌شود قضیه درست بعکس است. در اجتماع سرمایه‌داری برای سرمایه‌دار زنده‌ای از ماشین در آمده عملاً به برده‌ای یکی از نظامهای موجود و در حال رشد.

در جامعه ماست، و میدانیم برای هر نوع مبارزه در ایران احتیاج داریم اجتماع خود را بشناسیم - و شناختن اجتماع چیزی جدا از شناختن نظام اجتماعی حاکم بر آن، و در این مورد نظام سرمایه‌داری نیست. ولی آنچه ما تاکنون در خصوص سرمایه‌داری در این سلسله مقالات گفته‌ایم تنها یک نظر اجمالی و کلی به مسئله بوده است، و واضح است که این بهیچ وجه نمیتواند کامل باشد. آنچه گفته شده تنها یک معرفی کلی بوده و طبیعتاً این معرفی سوالات فراوانی برای کسانیکه آنرا بدقت خوانده‌اند پیش آورده که بصورتی مختلف مطرح نموده‌اند. پاسخ به این سوالات احتیاج به بررسی عمیق‌تری از نظام سرمایه‌داری دارد. لذا، پس از پایان یافتن بحث فعلی (یعنی پس از انگاهی اجمالی به نظام زمین‌داری و نیز به نقش حکومت در اجتماع) در بحث دیگری نظام سرمایه‌داری را بصورتی منظم‌تر و دقیق‌تر مورد مطالعه قرار خواهیم داد. و اکنون نگاهی به نظام زمین‌داری در جامعه ایران.

گفتیم در نظام سرمایه‌داری سرمایه‌دار از طریق مالکیت ماشین کارگر را مورد استثمار قرار میدهد. پس لازمه وجود این نظام ماشین است، و تنها با پیدایش و تکامل ماشین آلات است که این نظام میتواند بوجود آمده تکامل یابد. لکن تنها مدت کوتاهی است که ماشین به آن حد از تکامل رسیده است که بتواند عامل مهمی در امر تولید گردد.

نظامی که قبل از این دوران بطور مطلق بر جامعه ایران حاکم بوده، و امروز نیز در کنار سرمایه‌داری وجود دارد نظام زمین‌داری یا ارباب و رعیتی است. زمین‌داران طبقه دیگری از اقلیت ثروتمند را تشکیل میدهند. زمین‌داری در ایران دارای سابقه‌ای طولانیست، و قرن‌هاست که قسمت اعظم زمینهای قابل کشت ایران به تعداد قلیلی مالک تعلق داشته است، و این زمینها بصورت موروثی در خانواده مالک باقی مانده و از پدر به پسر رسیده است.

شاه که خود بزرگترین زمین‌دار ایران است ادعا دارد که «اصلاحات» ارضی‌اش نظام ارباب و رعیتی را بکل از میان برداشته و اکنون دهقانان ایران صاحب زمین بوده و در راه زندگی می‌کنند. این دروغ محض است. اولاً «اصلاحات» ارضی تنها در قسمتی از روستاهای ایران انجام گرفته و هنوز روابط ارباب

بقیه در صفحه ۳-

## گرم و آزادگان در بند روسپی نامردمان بر کار

بیش از یکسال پیش رژیم شاه یازده نفر از روشنفکران انقلابی ایران را که برای پیوستن به انقلاب فلسطین قصد داشتند از ایران خارج گردند در مرز ایران و عراق دستگیر کرد و در رابطه با اینها بسیاری دیگر را که از جمله ۱۸ نفر از این آزادیخواهان در یک دادگاه‌نظامی در بسته باصطلاح محاکمه و به حبسهای گوناگون محکوم گشتند.

طی این محاکمات که در دو مرحله انجام گردید چند متزلزل سست عنصر نتوانستند دشواریهای راه مبارزه را تحمل کنند و پشت به خلق کردند. اینان در عین اینکه تسلیم شدنشان کوچکترین تأثیری در جریان مبارزه مردم ما نمیتواند داشته باشد و ذره‌ای در مسیر مبارزات توده‌ها به حساب نیاید، همچون هر مرتد دیگری از صف مردم رانده میشوند و در کنار اینان است که قهرمانی دلاوران تسلیم نشناس چون خورشید رخسندهای چشم خفاشان ظلمت پرست را کور میکنند و حماسه نیرومندی ایمانشان شکوه‌مندی و برحق‌ی را نشان میدهد.

این فرزندان دلبخ خلق هم اکنون در چنگال رژیم خون آشام شاه اسیرند، و این وظیفه همه نیروهای خلقی و سازمانهای دمکراتیک است که از زندانیان سیاسی مردم خود تا حد امکان دفاع کرده، آنان را که میتوانند در مبارزات خود سرمشقی باشند به دیگران بشناسانند. شناساندن این دلاوران و دفاع از آزادی آنان چنانچه از مبارزه برای رهائی خلق، و آزادی ایران نیست. اینها کاملاً به هم آمیخته اند، چرا که اینان فرزندان خلقی اند و در دامان خلق پرورش یافته اند. از منافع زمینکشان حمایت کرده‌اند و جبهه توده‌ها را انتخاب نموده اند، و بخاطر پیوند عمیقشان با زمینکشان و درگیری با دشمنان آنان بوده است که به زندان افتاده اند.

ما از این پس در هر شماره، ۰۰ باختر امروز ۰۰ یک یا دو نفر از این پیشگامان راه آزادی فردا را معرفی میکنیم.

## شکرالله پاک نژاد



### سیمرغ قله های کیودم که آفتاب هر بامداد بوسه نشاند به بال من

شکرالله پاک نژاد ۲۹ سال پیش در خانوادهای فقیر در دزفول متولد شد. از همان دورانی که در دبیرستان تحصیل میکرد نمیتوانست در برابر زورگویی و بی عدالتی ارام و بی تفاوت بماند. عشق او به توده‌های زمینکشان و علاقه‌اش به زندگی آنها او را وادار میکرد که همیشه در موضع آنها قرار بگیرد. او بیشتر وقت خود را بین آنها میگذراند و از آنها یاد میگرفت و به آنها یاد میداد. شهر دزفول که بوسیله دو سه خانواده نفوذال استثمار میشد با مردم فقیر و زمینکشانش برای پاک نژاد دانشکده‌خوبی بود. او در این دانشکده واقعی درس زندگی را آموخت، و با غم و درد مردم عمیقاً آشنا گشت و زندگی برای همیشه با آنها پیوند خورد. در سال ۱۳۲۹ وارد دانشکده حقوق شد. در این سال جنبش طبقات زمینکشان و در پیشانی‌اش آنان قشر دانشجو بمرحله اوج گیری رسیده بود. پاک نژاد بمحض ورود به دانشگاه در موضع جنبش قرار گرفت و بعلمت فعالیت‌های وسیع دیگری که در امر مبارزه علیه دیکتاتوری شاه از خود نشان داد، بزودی توانست مسئولیت‌های مهمی در سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی بعهده بگیرد. از همان سال تا سال ۱۳۴۲ که او از دانشگاه اخراج کرده و بیسرزخانه گسیل داشتند یک لحظه دست از مبارزه نکشید، بارها بازداشت شد و زندان افتاد، بارها مورد شکنجه و حشویه مامورین قرار گرفت ولی هیچگاه نا امید نشد و از اعتقاد خود بر نکشت. او به نیروی لایزال خلق ایمان داشت و همین امر بود که او را در هر شرایطی بمبارزه و میادشت. پاک نژاد در مبارزه به خاطر مردم از همه چیز خود میگذشت و هیچ چیز جز حقانیت آنها برایش مهم نبود در تظاهرات اول بهمن ۱۳۴۰ که ماموران ساواک و کماندوهای چتر باز وحشیانه به دانشگاه هجوم بردند. بقصد کشت او را زنده بطوریکه

بعنا ناچار شدند خود بیکر تقریباً نیمه جان‌ش را به بیمارستان برسانند، ولی پاک نژاد عصر همان روز پس از کمی بهبودی نسبی از بیمارستان فرار کرد و از فردای آن روز باز مبارزه را از سر گرفت.

در سال ۱۳۴۲ او را به بهانه «اخلال» از دانشگاه اخراج کرده و به سرانجام فرستادند.

(چندی است عوامل رژیم شاه دانشجویان مبارز را به بهانه «اخلالگری» به سرکاری میفرستند. آنها بزعم خود میخواهند به این طریق شخصیت دانشجو را خرد کرده در محیطی به اصطلاح نامتجانس آزارش دهند) لیکن پاک نژاد که از مردم بود و به راحتی با توده‌ها محشور میشد در آنجا نیز سرانجام را به خود جلب نمود و بسیاری از دوستان خویش را از میان همای سرانجام ساده انتخاب کرد. او در محیط خفقان آوز سرانجام نیز تا آنجا که میتواند از شرایط استفاده کند مبارزه میکرد و به همین جهت سرانجام هم برای او زندان و شکنجه داشت.

دو سال ناراحتی و مشقت و شنیدن هزاران توهم و ناساز از فرماندهان سرانجام نه تنها تزلزل در روحیه او بوجود نیآورد بلکه او را آبدیده تر و آگاه تر و مصمم تر ساخت. بعد از سرکاری بعلمت فروکنش مبارزه تصمیم گرفت تحصیل نیه تمام خورد را بپایان رساند، و بالاخره در سال ۱۳۴۷ از دانشکده حقوق رشته علوم سیاسی فارغ التحصیل شد. او برای امراد معیشت خود مدتی دنبال کار گشت و بالاخره در زمستان ۴۷ در سازمان بیمه های اجتماعی بطور موقت مشغول کار شد. ولی پس از چند ماه بعلمت روشن شدن سابقه سیاسی اش برای اولیای اداره عذر او را خواستند. بعد از مدتی بیکاری و دنبال کار گشتن در سازمان برنامه باز بطور روز مزد استخدام شد. کار او مطالعه در روستاهای ایران و تهیه پرسشنامه هائی برای این اداره بود. بدیهی است که او اعتقادی به صحت محتوی این پرسش نامه ها نداشت. به این جهت خود شخصاً در زندگی روستائیان مطالعه میکرد و از آنان میآموخت. او راه جوشیدن با توده ها را خوب میدانست، و بهیمن جهت آنها زود به او اعتماد میکردند. در هر روستائی چندین دوست خوب در بین همان روستائیان داشت. و همین بود که او را برای رژیم خطرناک میکرد.

در زمستان سال ۱۳۴۸ او و گروهی از همزمانش تصمیم گرفتند برای کمک به خلق قهرمان فلسطین بیشتر بخاطر کمک گرفتن و کسب دستاوردهائی از تجربیات انقلاب فلسطین مستقیماً در مبارزه مردم آن سامان علیه امپریالیسم و زنده آن صهیونیسم شرکت کنند.

آنان برای رسیدن به فلسطین میبایست از عراق میگذشتند و در همین راه بود که در مرز ایران و عراق اکثر دستگیر شدند. بعد از دستگیری و اعزام به تهران پاک نژاد و یارانش مورد وحشیانه‌ترین و غیر انسانی ترین شکنجه‌های قرون وسطائی قرار گرفتند. از جمله بقیه در صفحه ۳-

# یروز باد انقلاب دمکراتیک ملی

نشانی پستی  
P.O. Box 7229  
Beirut, Lebanon  
نشانی بانکی  
Chase Manhattan Bank  
Beirut, Lebanon  
Account I-13896

به  
ایران ۲ ریال  
لبنان ۱۵ قروش  
عراق ۱۰ فلس  
کویت ۱۰ فلس  
ترکیه ۲۵ قروش